

برای شکست راست افراطی، باید نژادپرستی (و ضدنژادپرستی) را جدی گرفت^۱

اگو پالتا^۲

مترجم: هنگامه هویدا

نشر آمستردام به تازگی نخستین اثر جمعی از یک مجموعه‌ی جدید را منتشر کرده است که به آثار پژوهش‌گران موسسه‌ی «لا بوئتی» اختصاص دارد؛ نهادی که بر تحلیل راست افراطی، تحولات سیاسی معاصر و راه‌های مقابله با آن تمرکز دارد. این کتاب با عنوان راست افراطی، صعودی که می‌توان مهار کرد منتشر شده است. به همین مناسبت، نشست با حضور شماری از اعضای تحریریه‌ی نشریه‌ی کنترتان^۳ با عنوان «چگونه می‌توان راست افراطی را شکست داد؟» برگزار شد.

^۱ <https://www.contretemps.eu/vaincre-extreme-droite-rn-xenophobie-racisme-antiracisme/>

^۲ Ugo Palheta

^۳ <https://www.contretemps.eu/>

متنی که پیش رو دارید، نسخه‌ای گسترش یافته از سخنرانی اوگو پالتا، هماهنگ‌کننده‌ی این کتاب است؛ پژوهش‌گری که عمده‌ی کارهایش به تحلیل فاشیسم، راست افراطی و نژادپرستی ساختاری اختصاص دارد. او در این سخنرانی، به یکی از ابعاد کلیدی اما کمتر مورد توجه در مبارزه با راست افراطی می‌پردازد: مبارزه با نژادپرستی.

در این جا می‌خواهم به موضوع فصلی بپردازم که خودم در کتاب نوشته‌ام: پیوند میان نژادپرستی و راست افراطی، پیوندی عمیق و بنیادین که به‌روشنی قابل مشاهده است. پژوهش‌های متعدد، چه بر پایه‌ی مطالعات میدانی (از جمله پژوهشی که مبنای کتاب فلیسیئن فُری^۴ در سال ۲۰۲۴ قرار گرفته و خود او نیز از نویسندگان این مجموعه است)، و چه براساس نظرسنجی‌ها (از جمله پیمایش انجام‌شده برای گزارش سالانه‌ی کمیسیون ملی مشورتی حقوق بشر درباره‌ی نژادپرستی، یهودستیزی و بیگانه‌هراسی)، نشان می‌دهند که نژادپرستی نقشی محوری در رای به احزاب راست افراطی دارد.

این نقش تنها به سطح افکار عمومی محدود نمی‌شود؛ بلکه در برنامه‌ریزی سیاسی و راهبردهای این جریان‌ها نیز آشکار است. در مورد اریک زمور^۵ (سیاست‌مدار راست افراطی فرانسه)، این گرایش کاملاً علنی است. او طی سال‌های اخیر بارها با دامن‌زدن به سخنان نژادپرستانه کوشیده خود را در فضای عمومی مطرح نگه دارد. مارین لوپن (رهبر حزب اجتماع ملی) و ژوردن باردلا^۶ (جانشین لوپن) نیز همین

^۴ Félicien Faury

^۵ Éric Zemmour

^۶ Jordan Bardella

مسیر را با لحنی محتاطانه‌تر، اما به همان اندازه هدفمند، در پیش گرفته‌اند. راست افراطی همچنان در محور گفتمان و جهان‌بینی خود بر ضرورت «مهار» گروه‌هایی تاکید می‌کند که آنها را دشمنان داخلی می‌نامد؛ گروه‌هایی که گویی ستون پنجمی در خدمت چپ‌اند، و چپ نیز به نوبه‌ی خود به عنوان «حزب بیگانه» معرفی می‌شود. در نگاه این جریان‌ها، هرکس که مظنون باشد به این که «فرانسوی واقعی» نیست یا «به قدر کافی به فرانسه احساس تعلق ندارد»، بیگانه، مشکوک و تهدیدی برای ملت به‌شمار می‌آید؛ حتی اگر در فرانسه زاده شده باشد. در این منطق، این افراد «غیربومی» تلقی می‌شوند؛ کسانی که یا نمی‌خواهند جذب جامعه گردند یا اساساً «غیرقابل جذب» تصور می‌شوند. پیش از هر چیز، نبرد امروز راست افراطی یک نبرد هویتی است؛ اما باید روشن کرد که این واژه برای آنها چه معنایی دارد. در واژگان این جریان‌ها، «هویت» مفهومی کلیدی است؛ واژه‌ای که اکنون در همه‌ی شاخه‌های راست افراطی، از نئونازی‌ها تا گروه‌های هویت‌طلب، از جبهه/اجتماع ملی^۷ تا حزب بازپس‌گیری، نقشی محوری دارد. این واژه نخستین‌بار در دهه‌ی ۱۹۷۰، توسط نظریه‌پردازان نژادباور جریان موسوم به «راست نو» وارد عرصه‌ی گفتمان سیاسی شد.

کارکرد این واژه از همان آغاز روشن بود: جایگزین کردن «نژاد»؛ مفهومی که پس از نسل‌کشی یهودیان در جنگ جهانی دوم، دیگر قابل طرح در عرصه‌ی عمومی نبود، و برای وارثان فاشیسم بیش از اندازه سنگین و دست و پاگیر بود، کسانی که

^۷ جبهه‌ی ملی (Front National) یا FN، که در سال ۲۰۱۸ به اجتماع ملی (National Rassemblement) یا RN تغییر نام داد، یک حزب سیاسی راست افراطی در فرانسه است. این حزب در ۱۵ اکتبر ۱۹۷۲ توسط ژان-ماری لوپن و با حمایت گروه‌های راست افراطی مانند «نظم نوین» (Ordre Nouveau) تأسیس شد.

می‌خواستند از انزوای سیاسی‌ای که شکست فاشیسم و نازیسم در ۱۹۴۵ به آنها تحمیل کرده بود، خارج شوند. راست‌های افراطی کوشیده‌اند زبان کهنه‌ی خود را بازسازی کنند تا نژادپرستی را در قالبی «فرهنگی» بازنمایی کنند. دیگر از سلسله‌مراتب نژادی سخنی نمی‌گویند، بلکه از «ناسازگاری فرهنگ‌ها» و از «ضرورت» دفاع یا نجات هویت فرانسوی یا اروپایی، حتی به هر قیمتی، سخن می‌رانند.

هویت‌ی که از آن دفاع می‌شود، نه بر پایه‌ی درکی سیاسی، بلکه بر پایه‌ی نگاهی فرهنگ‌باورانه و آمیخته به شبه‌زیست‌شناسی شکل گرفته است؛ برداشتی که فرهنگ را چونان جوهری تغییرناپذیر و ذاتی می‌بیند. این تصور چنان بدیهی فرض می‌شود که نیازی به توضیح ندارد. راست‌های افراطی پیشاپیش بر این باورند که مخاطبان‌شان به‌طور ضمنی درک می‌کنند دفاع از «هویت فرانسوی یا اروپایی» یعنی دفاع از فرانسه و اروپایی که سفیدپوستی در آن محفوظ و مسلط باقی بماند؛ جایی که افراد سفید همچنان نسبت به دیگران مهم‌تر شمرده شوند و در اولویت باشند.

بنابراین، این «هویت» اصطلاحی است برآمده از سرهم‌بندی ایدئولوژیک و همان‌طور که در ادبیات گروه‌های «هویت‌طلب» و حزب بازپس‌گیری (به رهبری اریک زمور) تحت عنوان «بازمهاجرت» بیان می‌شود؛ انسجام آن تنها در کارکردش یعنی برچسب‌زنی، به‌حاشیه‌راندن، منزوی‌سازی، تبعیض‌گذاری و در نهایت طرد، و گاه حتی اخراج نهفته است. گروه‌هایی که این سیاست‌ها بر آن‌ها متمرکز است، بسته به دوره‌ی تاریخی تغییر کرده‌اند، اما امروز در فرانسه عمدتاً شامل گروه‌هایی از جمله سیاه‌پوستان، مسلمانان، عرب‌تباران، کولی‌ها و مهاجران غیراروپایی می‌شود.

بی‌تردید، یهودیان برای مدت‌های طولانی هدف اصلی راست افراطی بوده‌اند. اما امروز، بسیاری از جریان‌های این جناح، از جمله حزب اجتماع ملی، حزب بازپس‌گیری و گروه‌های هویت‌طلب، بی‌آن‌که واقعا از یهودستیزی فاصله گرفته باشند (امری که به‌آسانی قابل اثبات است)، تاکتیکی تازه در پیش گرفته‌اند؛ هم‌سو با جریان اصلی قدرت سیاسی، و حتی با نهادهایی که مدعی نمایندگی جامعه‌ی یهودیان هستند (به‌ویژه شورای نمایندگی نهادهای یهودی فرانسه)، مبارزه با یهودستیزی را تحریف و مصادره کرده‌اند (مبارزه‌ای که البته ضرورتی بی‌چون‌وچرا دارد) تا آن را به ابزاری برای تخطئه و لکه‌دار کردن گروه‌هایی از جمله مسلمانان و مهاجران پسااستعماری که امروز در نگاه آنان حامل و مسول یهودستیزی شده‌اند، بدل کنند.

به‌زعم راست افراطی، چه از منظر دینی (اسلام)، و چه از منظر سیاسی (حمایت از فلسطین اشغالی و مستعمره‌شده)، ریشه‌ی اتهام یهودستیزی علیه مسلمانان و مهاجران پساکلنیال در «فرهنگ» این گروه‌هاست؛ اما تمام تحقیقات معتبر این روایت را رد می‌کنند. گذشته از این، چنین روایتی در عمل کلیسای کاتولیک اروپا را از مسولیت تاریخی‌اش در پرورش و تداوم یهودستیزی نهادینه در این قاره که طی سده‌ها استمرار داشت و از مسولیت در قبال ظهور خشن‌ترین و مرگبارترین اشکال یهودستیزی در قرن نوزدهم یعنی روندی که سرانجام به نسل‌کشی یهودیان اروپا در جنگ جهانی دوم انجامید، تبرئه می‌کند.

این تحریف و مصادره‌ی مبارزه با یهودستیزی، راه را برای متهم کردن تمام کسانی باز می‌کند که در سوگ قربانیان بی‌شمار فلسطینی‌اند و علیه جنگ نسل‌کشانه‌ای که دولت استعمارگر اسرائیل علیه مردم غزه به راه انداخته، اعتراض

می‌کنند. در این جا با دو شکل از بی‌شرمی اخلاقی روبه‌رو هستیم: از یک سو، انکار یا سکوت در برابر کشتاری طراحی‌شده و هدفمند؛ و از سوی دیگر، بدنام کردن کسانی که در برابر این کشتار ایستاده‌اند، با این اتهام که هم‌بستگی‌شان با ملتی تحت اشغال و ستم به معنای یهودستیزی است.

اگر بخواهیم نژادپرستی را از منظر مبارزه با راست افراطی بررسی کنیم، باید آن را در مقیاسی وسیع، با در نظر گرفتن عمق تاریخی و تمامی بافت‌های اجتماعی آن، مورد توجه قرار دهیم.

نژادپرستی زهری نیست که ژان-ماری لوپن یا راست افراطی طی چند دهه‌ی اخیر به جامعه‌ی فرانسه تزریق کرده باشند. بی‌تردید نوفاشیست‌ها نقش مهمی داشته‌اند؛ آنان خشن‌ترین و بی‌پرده‌ترین تجلی ناسیونالیسم نژادپرست فرانسوی بوده‌اند. اما ریشه‌های نژادپرستی در فرانسه بسیار عمیق‌تر است و تاریخی طولانی دارد که در سراسر بافت اجتماعی این کشور ریشه دوانده است؛ چنان‌که، هرچند معمولاً انکار یا نادیده گرفته می‌شود، در ساز و کارهای روزمره‌ی نهادهای فرانسه، از جمله در ساختار خود دولت، یعنی در عمل‌کرد پلیس، در نظام قضایی، و در نهاد زندان حضوری ساختاریافته دارد.

نژادپرستی هم‌چنین در بازار کار، مسکن، نظام آموزشی و خدمات سلامت به اشکال گوناگون بروز می‌کند؛ هرچند در هر عرصه به شکلی خاص، اما همه‌ی این نشانه‌ها حاکی از آن‌اند که نژادپرستی در فرانسه صرفاً رفتاری فردی یا استثنایی نیست، بلکه پدیده‌ای نهادمند است.

از سوی دیگر، نژادپرستی نه حاصل «سرشت انسانی»، بلکه محصول تاریخی معین است؛ تاریخی که به دوران برده‌داری و استعمار فرانسه، و به‌طور کلی استعمار غرب، بازمی‌گردد. نژادپرستی، اگر نگوییم در سراسر جامعه، می‌توان گفت که در ذهنیت‌ها، خیال‌پردازی‌ها، عواطف و میل‌های اجتماعی-سیاسی بخش بزرگی از جمعیت ریشه دوانده است.

در جامعه‌ای که قرن‌ها با امپریالیسم، سلطه‌ی سفیدپوستان، نژادپرستی استعماری و یهودستیزی شکل گرفته، نژادپرستی در درجات و اشکال گوناگون در بافت آن و نه فقط در قربانیان آن، بلکه از تبعیض گرفته تا سلب مالکیت، از تحقیر تا خشونت و شاید مهم‌تر، در میان کسانی که از آن سود می‌برند و امتیاز می‌گیرند، رسوب کرده است. بی‌تردید، امتیازهای ناشی از نژادپرستی با تصویب اصل برابری در قانون برای همه، فارغ از منشاء، دین یا رنگ پوست، از میان نرفته و حذف واژه‌ی «نژاد» از قانون اساسی (اقدامی نمادین و بی‌اثر) نه‌تنها مشکلی را حل نکرد، بلکه موجب شد نژادپرستی بیش از پیش در ساختار جامعه نادیده گرفته شود.

جامعه‌ای که مشخصه آن رقابت فزاینده در مدرسه، بازار کار و دسترسی به فضاهای ممتاز شهری است، تبعیض نژادی پیوسته به شکل‌گیری فضاهای بسته‌ی سفیدپوستان و بازتولید امتیازات سفیدپوستی منجر می‌شود. این امتیازات برای کسانی که به‌عنوان «سفید» شناخته می‌شوند، برای حفظ نظمی که این امتیازات را در اختیارشان می‌گذارد، انگیزه‌هایی واقعی فراهم می‌کند.

این امتیازات، هم از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شوند و هم در عرصه‌های گوناگون زندگی، از آموزش و کار گرفته تا مسکن و بهداشت، انباشته می‌شوند و در

مسیر زندگی افراد تاثیر تعیین کننده‌ای می‌گذارند و تفاوت‌های بنیادینی در موقعیت‌های اجتماعی پدید می‌آورند. به‌بیانی روشن‌تر، نژادپرستی تنها یک پیش‌داوری یا گرایش ایدئولوژیک نیست؛ بلکه حتی در میان افرادی که از نظر طبقاتی در شمار محرومان قرار می‌گیرند، ریشه در منافع مادی دارد.

در این زمینه، باید به واقعیتی هشداردهنده اشاره کرد: میزان تبعیض نژادی در فرانسه، در مقایسه با بسیاری از جوامع غربی، به‌طرز چشم‌گیری بالاست. در یک پژوهش تطبیقی که در سال ۲۰۱۹ در نشریه‌ای معتبر منتشر شد و شماری از برجسته‌ترین پژوهش‌گران این حوزه در آن مشارکت داشتند، نشان داده شد که فرانسه، در میان ۹ کشور غربی مورد بررسی (از جمله ایالات متحده، بریتانیا، آلمان، هلند و سوئد)، بالاترین نرخ تبعیض نژادی در استخدام را دارد؛ یعنی بیش‌ترین تبعیض علیه افرادی که در همان کشور زاده شده‌اند اما به‌عنوان «غیرسفید» شناخته می‌شوند، در فرانسه رخ می‌دهد.

به همین ترتیب، در مقاله‌ای که با ماتیو ایشو منتشر کردیم، با بهره‌گیری از داده‌های آماری نشان دادیم که تاثیر نابرابری‌های نژادی بر دستمزد نیز چشمگیر است؛ در شرایط برابر، اختلاف‌هایی به‌اندازه‌ی چند صد یورو در ماه، به زیان فرزندان مهاجران آفریقای سیاه، شمال آفریقا و سرزمین‌های فرادریایی فرانسه مشاهده می‌شود.

روشن است که با در نظر گرفتن همه‌ی این واقعیت‌ها، مساله‌ی اصلی در رویارویی با نیروهای فاشیستی یا فاشیستیزه شده، صرفاً برگزاری یک انتخابات خاص

نیست؛ هر چند انتخابات اهمیت دارد، زیرا نباید اجازه داد هیچ نهاد یا اهرم قدرتی به دست راست افراطی نوفاشیست یا جریان‌های متمایل به فاشیسم بیفتد.

فراتر از هر نبرد انتخاباتی، ما درگیر نبردی اساسی‌تر ذیل مبارزه‌ای پایدار علیه ساختار نژادمحور جامعه‌ی فرانسه هستیم. این مبارزه باید در پیوند با تمام گروه‌ها، جمعیت‌ها و کنش‌گرانی پیش برود که همین امروز نیز، چه در سطحی خاص و چه در مقیاسی کلی، درگیر این نبردند؛ یعنی در مبارزه با خشونت پلیسی، کنترل‌های تبعیض‌آمیز بر پایه‌ی چهره، اشکال گوناگون تبعیض، اسلام‌هراسی، و در مبارزه‌ای ریشه‌ای علیه نظم‌ی که همه‌ی این تبعیض‌ها را ممکن ساخته است.

بی‌تردید هدف ما، تنها پایان‌دادن به مجموعه‌ای از سیاست‌های نژادپرستانه، ضد‌مهاجرت، اسلام‌ستیز و کولی‌ستیزانه نیست که طی دهه‌های اخیر به کار گرفته شده‌اند؛ بلکه فراتر از آن، آغاز فرایند غیرنژادی‌سازی جامعه‌ی فرانسه است.

این جاست که تناقض عمیق و ریاکارانه‌ی حملاتی آشکار می‌شود که از سوی تقریباً تمام طیف‌های سیاسی علیه جنبش ضدنژادپرستی (و امروز علیه چپ رادیکال) بر پایه‌ی اتهام‌هایی نظیر «قومی‌گرایی»، «نژادپرستی معکوس»، «نژادپرستی ضد سفیدها»، یا «وسواس نژادی» وارد می‌شود.

اما بر خلاف این اتهام‌ها، این ما هستیم (یا باید باشیم) که نژادپرستی را در مقام مساله‌ای سیاسی و ساختاری به‌جد پی می‌گیریم. ما کسانی هستیم که می‌بینیم چگونه نژادپرستی هر روز بر بخشی از جمعیت فرود می‌آید و جامعه را از درون می‌گسلاند؛ ما کسانی هستیم که چشم بر سلطه‌ی سفیدپوستی و نابرابری‌های نژادی نمی‌بندیم. ما نمی‌خواهیم نظم موجود حفظ شود، بلکه خواهان دگرگونی ساختاری

نهادهای فرهنگ و نظم اجتماعی هستیم؛ دگرگونی‌ای که ما را به نقطه‌ای برساند که دیگر مساله‌ای به نام «نژاد» در جامعه موضوعیت نداشته باشد.

آرمان ما جهانی است که در آن، جهان‌شمولی دیگر واژه‌ای توخالی یا پوششی برای انکار نابرابری‌ها و سلطه نباشد، بلکه افقی واقعی برای برابری و رهایی باشد. اما اگر واقعا بخواهیم مساله‌ی نژاد را جدی بگیریم، تنها به نقد بسنده نمی‌کنیم؛ بلکه باید برنامه‌ای سیاسی را پیش ببریم.

اگر مساله‌ی قدرت و دولت برای ما اهمیت دارد (که بی‌تردید دارد) این اهمیت از آن‌روست که باید به‌رسمیم «چه می‌توان کرد» و «چه باید کرد»، اگر دولتی گسست‌محور بر سر کار آید؛ دولتی که نه تنها از نئولیبرالیسم و تولیدمحوری، بلکه از نژادپرستی و امپریالیسم نیز فاصله بگیرد.

این جاست که باید به خطوط کلی چنین برنامه‌ای اشاره کرد. حداقل آن‌چه باید در این برنامه گنجانده شود، اینهاست:

- تثبیت وضعیت حقوقی مهاجران بدون مدرک اقامت؛

- مقابله‌ی موثر با تبعیض‌های نژادی (که امروز، با وجود تمام ادعاها، عملاً وجود ندارد)؛

- رفع جداسازی نژادی و طبقاتی در فضاهای شهری، بازار کار و نظام آموزشی؛

- بازنه‌سازی و جبران تاریخی در حق اقلیت‌های نژادی‌شده و مردمان استعمارزده؛

- پایان‌دادن به پروفایل‌سازی نژادی در عملکرد پلیس و انحلال واحدهایی مانند واحد

ضدجنایت که نقشی فعال در پاسداری از نظم نژادی-اجتماعی دارند؛

- اجرای سیاست‌های آموزشی برای آگاهی عمومی از تاریخ استعمار و ساختارهای سلطه‌ی نژادی که قدرت‌های غربی بر جهان تحمیل کرده‌اند و نقشی محوری در شکل‌گیری سرمایه‌داری جهانی داشته‌اند؛

- گسست صریح از سیاست‌های امپریالیستی؛ شامل پایان‌دادن به غارت نواستعماری آفریقا، تحریم اسرائیل و به رسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت مردم کاناک.

فقط از خلال چنین انتخاب سیاسی‌ای، در پرتو مبارزه‌ای درازدامن، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، می‌توان نهادها و ذهنیت‌ها را واقعا از ساختار نژادی رها کرد.

مبارزه با راست افراطی، بی‌تردید، مستلزم شکست نیروهای سازمان‌یافته‌ی آن در انتخابات است؛ اما فراتر از صندوق‌های رای، ما با ضرورتی بنیادین روبه‌رویم؛ ضرورت دگرگونی ریشه‌ای در شرایط اجتماعی، سیاسی، نهادی و فرهنگی که خاستگاه و بستر رشد و قدرت‌گیری این نیروهاست.

یعنی باید جامعه‌ای بنا کرد که به کلی از نظم نژادی موجود گسسته باشد؛ نظامی که بر پایه‌ی تبار، دین یا رنگ پوست، رقابت‌های اجتماعی را سازمان می‌دهد، شکاف ایجاد می‌کند و نظامی نابرابر و نژادمحور را بازتولید می‌کند؛ نظامی که در پیوندی ساختاری با سرمایه‌داری جهانی عمل می‌کند، سرمایه‌داری‌ای که بر بهره‌کشی اکثریت بزرگ به دست اقلیتی کوچک استوار است.

با این همه، این مبارزه تنها وظیفه‌ی ما در برابر راست افراطی نیست و جای‌گزین مبارزات دیگری چون جنبش‌های کارگری، مبارزات فمینیستی، کنش‌های

زیست‌محیطی نمی‌شود. اما برای هر کسی که آرمان‌رهایی و انسان‌رهاشده را جدی می‌گیرد، مبارزه با نژادپرستی محوری‌ترین وظیفه‌ی زمانه‌ی ماست.

روزنامه

منتشر شده در صفحه ۵ از شماره ۲/۴ **روزنامه**
دوشنبه ۸ اردیبهشت ۱۴۰۴، ۲۸ آوریل ۲۰۲۵

سایت:

www.Ruzname.org

ایمیل:

RUZNAME2@gmail.com

اینستاگرام:

https://www.instagram.com/ruzname_2

تلگرام:

https://t.me/RUZNAME_2

یوتیوب:

<http://www.youtube.com/@Ruzname-2>

کلاب هاوس:

<https://www.clubhouse.com/house/روزنامه>